

آقای سعیدی روشن: بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد و آله الطاهرين.

ایام پر فضیلت ماه شعبان را خدمت سروران حاضر در جلسه تبریک عرض می‌کنم به ویژه امروز که ولادت زین العابدین، سیدالساجدین، امام چهارم(ع) است. شخصیت والایی که مخالفان و معاندان او هم، حتی در زمان حیات خود او، در پیشگاه عظمت او به کرنش واداشته می‌شدند. همینطور سالروز فتح خرمشهر و خونین شهر را تبریک عرض می‌کنم و درود می‌فرستیم بر روان آن رادمردان و پاکانی که در راه خداوند حرکت کردند و مردانه رفتند.

قرار بود در این جلسه در محضر جناب آقای دکتر فتحعلی‌خانی هم باشیم اما متأسفانه خبردار شدیم که پدر ایشان به رحمت الهی رفتند و محروم از دیدار ایشان و متأسف و متأثر از درگذشت آن پدر گرامی هستیم. خداوند انشاءالله او را هم با اولیاء الهی محشور بدارد.

در آغاز جلسه، من چند جمله‌ای را از صحیفه سجادیه خدمت شما عزیزان و سروران عرض کنم، فکر می‌کنم که سخنان ارزشمند اهل بیت، والاترین گنجینه‌های معرفت و ایمان و خیر و برکت برای ما است. من چند جمله‌ای از ترجمه دعای پنجم را عرض می‌کنم: «ای آفریدگار بزرگ که بزرگی شگفت‌انگیز تو در وسعت خیال نگنجد، و عظمت والای تو را الفاظ نتوانند تعبیر کنند. به روان مقدس محمد(ص) و فرزندان رحمت فرمای و ما را از خطر الحاد در پناه عظمت خویش ایمن دار. ای سلطان وجود، که سریر سلطنت تو بر عرش برین استوار است و قدرت شکست‌ناپذیر تو قوی‌ترین قدرتها را در هم فرو ریزد و دوران پادشاهی تو انتها نگیرد. ای دارنده بی‌همتا که هرگز دارایی تو زیان نبیند و خزانه غیب تو تهی نماند. بر محمد و فرزندان رحمت فرمای و ما را از نور و رحمت خویش بی‌بهره مگذار ای روشنی‌بخش روشنایی‌ها و ای منبع نعمت‌ها و رحمت‌ها که دیدگان ما تاب دیدار تو را ندارند. بر محمد و آل محمد رحمت فرمای و جان‌های ما را به ملکوت آسمان‌ها نزدیک ساز ای جلال جلیل، ای شکوه بی‌مانند که شکوه شکوهمندان در برابر ذات اجل و اعلای تو کوچک و حقیر نماید. ای دانای رازها و رمزها که سایه اندیشه‌ها را در مغزها می‌شناسی و اسرار ما را ناگفته می‌دانی و نانوشته می‌خوانی. بر محمد و آل محمد رحمت فرمای و پرده‌ای از زشتی‌های اعمال ما فرومینداز و رسوایمان مساز. تو ای پروردگار بی‌نیاز، گردن ما را جز به درگاه خویش در برابر هیچکس فرومشکن، دست مرحمت و حمایت به سوی ما گشای تا هرگز از زورآوران اندیشه نیاوریم. به سوی ما بنگر تا از اعراض دیگران نگران نباشیم. چون تو ببخشی کف حاجت پیش کس نبیریم و چون تو ایمن فرمایی از سطوت و صولت کس نه‌راسیم. خداوندا بر محمد و آل محمد رحمت فرمای و جان مستمند ما را از قهر خود در پناه مهر خود جای ده. همواره رهنمای ما باش تا به سوی تو راه یابیم و از آنچه ما را از جوار رحمت و منبع برکت تو دور می‌دارد به دور باشیم، زیرا آن کس به سلامت ماند که در پناه تو جای کند و آن جان از نعمت دانش برخوردار شود که به هدایت تو ره گیرد و آن دست به غنیمت رسد که دست توانای تو دستگیرست».

فکر می‌کنم که انشاءالله این طلیعه مایه خیر و برکت زندگی ما، جامعه ما و همه ما باشد.

این جلسه با عنوان «نقش مطالعات قرآنی در تحول علوم انسانی» تشکیل شده است. قرآن کریم، محور و مدار

اندیشه فرد و جامعه ایمانی و اسلامی است و باید باشد. فکر و اندیشه، باور و اعتقاد و همچنین کنش و رفتار یک فرد مسلمان، بایسته آن است که از قرآن رنگ و بو بگیرد. با عذرخواهی از اندیشوران جلسه، که از محضر آن بزرگواران استفاده خواهیم برد، من یک مقدمه کوتاهی را عرض می‌کنم.

به زعم بنده، ما مطالعات قرآنی را می‌توانیم در سه محور کلان مهندسی کنیم. یک محور، محور شناخت‌نامه قرآن یا قرآن شناخت است. مجموعه مطالعاتی که ماهیت شناسنامه‌ای قرآن و هویت الهی قرآن را تثبیت می‌کند اعم از موضوعات و مسائلی که جنبه کلامی و قرآنی دارد و یا آنهایی که جنبه تاریخی قرآنی دارد. مباحثی مثل وحی، اعجاز و یا سلسله مباحثی مربوط به تدوین و جمع و قرائت قرآن کریم. محور دیگر، می‌توانیم نام آن را اصول و مبانی فهم قرآن بگذاریم. مجموعه و رشته مسائلی که در ارتباط با منابع فهم قرآن، تفسیر عالمانه قرآن، قواعد و متدلوژی و روش فهم و تفسیر قرآن، اعم از مباحث سنتی که در طی مطالعات اندیشمندان مختلف مسلمان در طول تاریخ انجام گرفته و یا سلسله مباحث جدیدی که در عرصه هرمنوتیک و شناخت زبان دین و همینطور معناشناسی و عرصه‌های دیگر شکل گرفته است. این بخش در حقیقت جنبه روش‌شناسانه دارد و خوشبختانه با توجه به میراث زبان‌شناختی مسلمانان، فلسفه اسلامی و همینطور مباحث دلالت‌شناسی و فلسفه زبانی در اصول فقه مسلمانان و بویژه میراث گرانسنگ اندیشمندان شیعه، دستی پر در این زمینه داریم. گرچه بهره‌گیری مناسبی از آن داشته‌ها نداشتیم. و بالأخره محور سوم، مجموعه مباحث تفسیر ترتیبی و موضوعی است. هزاران کتاب، جزوه، مقاله، نوشته، گفته در این عرصه داریم که تلاش کرده اند تا آیه‌ای از آیات قرآن کریم را تفسیر کنند، سوره‌ای از سوره‌های قرآن را تفسیر کنند. و یا موضوعی را محور و مدار تحقیق خودشان قرار بدهند. حالا توفیق چقدر بوده است، داشته‌ها و کسرهای چقدر است، بماند. ولی به هر حال این بخش هم، بخش دیگری از اندیشه‌ها و مطالعات قرآنی ما محسوب می‌گردد. اسم این محور را می‌گذارم، معارف و آموزه‌های قرآن کریم. گمان بنده این است که حاصل تلاش‌های دانشمندان ما در عرصه تفسیر ترتیبی و تفسیر موضوعی، استخراج و بدست آوردن مجموعه معارف و آموزه‌ها و بایسته و نبایسته‌ها و در حقیقت دستورات ارزشی قرآن کریم در عرصه زندگی فردی، اجتماعی، تربیتی، حقوقی، فردی، اجتماعی و... است. چه باید کرد که انسان و جامعه مسلمان آنگونه که بایسته قرآن است باشد؟ به گمان من، این سه محور، بایستی مورد توجه قرار بگیرد. بخش سوم در حقیقت ذی‌المقدمه است. مقصد است. آن دو بخش اولیه، مقدمه علمی است. حال سؤال این است که این سنخ مطالعات چه نقشی در تغییر و تحول و دگرگونی در چهارراه علوم انسانی برای ما ایجاد می‌کند؟ علوم انسانی با انسان سروکار دارد. قرآن هم با انسان سروکار دارد. بخواهیم و یا نخواهیم علوم انسانی با قد و قامت انسان سروکار دارد. انسان را تعریف می‌کند، انسان را توصیف می‌کند، انسان را مدیریت می‌کند، جامعه‌بشری را مدیریت می‌کند، در جامعه‌شناسی، روانشناسی، حقوق و ... حتی علم و صنعت و تکنولوژی را علوم انسانی مدیریت می‌کند. سؤال این است نقش معارف و مطالعات قرآن کریم در این تحول چیست؟ به نظر بنده اگر در این مورد صحبت کنیم که آیا تحولی باید صورت بگیرد یا نه، ائتلاف وقت است. می‌دانیم آنچه که موجود است از علوم انسانی متعلق به جوامعی است که براساس یک رویکرد خاص علمی، فرهنگی از حدود سیصد سال تاکنون شکل گرفته است. این نکته به

شکل سربسته مورد اذعان همه است که آنچه که هست آن چیزی نیست که باید باشد و آن چیزی که باید باشد وجود ندارد. پس ما باید تلاش کنیم که آن چیزی که باید باشد را بوجود بیاوریم. البته این بدان معنا نیست که همه آنچه که هست را دور بریزیم. خیر، هرگز، علم یک هویت جمعی دارد. داد و ستد جمعی است، نمی‌توان همه را حذف کرد ولی می‌شود تأثیرگذار بود، می‌توان دگرگون کرد. انبیاء الهی آمدند برای تغییر وضعی که تصور نمی‌شد تغییر وضع صورت گیرد ولی این کار را کردند. رهروان انبیاء هم، اگر اعتقاد به راه آنها دارند، راه و مسیر مشابه‌ای دارند و بایستی با فکر و تدبیر چاره‌اندیشی کنند. خوب، پرسشهایی مطرح شده که جای تأمل و دقت دارد. بناست در این جلسه، استفاده بهین داشته باشیم از استادان ارجمند، جناب آقای دکتر عربی که صبورانه و آرام و بی‌صدا در این عرصه مطالعات قابل‌اعتنایی داشته و صاحب‌نظر هستند و همچنین سرور عزیزمان دکتر آذربایجانی که معتقد به این موضوع هستند، درگیر با این موضوع هستند و حرفهایی برای گفتن دارند. امیدوارم از محضر این بزرگواران نهایت استفاده را ببریم. بنابراین، بنده پرسشها را یکایک به اقتضای فرصت، به محضر عزیزان عرض می‌کنم. اگر اجازه بدهید با این پرسش شروع کنیم که قرآن مدار اندیشه و رفتار ماست، از آن سو، علوم انسانی هم در صدد شناخت انسان و تعریف انسان و جهت‌دهی به رفتارهای انسان است. خوب، ما باید چه بکنیم که در علوم انسانی راهبردی پیدا کنیم که برآمده از اندیشه‌های وحیانی قرآن کریم باشد؟

آقای دکتر آذربایجانی: بسم الله الرحمن الرحيم. من خدمت اساتید ارجمند، خواهران و برادران عزیز خیرمقدم عرض می‌کنم. اعیاد شعبانیه را تبریک می‌گویم و به ویژه امروز که ولادت حضرت امام سجاد(ع) است را هم تبریک و تهنیت عرض می‌کنم. تشکر می‌کنیم از گروه علوم قرآنی که این فرصت را فراهم کردند و امیدواریم که حداقل مقدمه مناسبی باشد برای اینکه استفاده خوبی بتوان از اینگونه مباحث در خدمت اساتید ارجمند داشته باشیم و مباحث علوم قرآنی و رابطه آن با علوم انسانی یک گام پیش برود. از همین جا هم تسلیت عرض می‌کنیم خدمت آقای دکتر فتحعلی‌خانی درگذشت پدر بزرگوارشان را.

من دو مقدمه را ابتدا عرض می‌کنم. مقدمه اول، با اشاراتی که جناب آقای دکتر سعیدی‌روشن فرمودند، من هم گذرا به این موارد اشاره می‌کنم. مقدمه اول به ضرورت این بحث است که چرا ما نیاز داریم به بحث مطالعات قرآنی و تأثیر آن در علوم انسانی و مقدمه دوم مفهوم‌شناسی است. در مقدمه اول دو جهت را اشاره می‌کنم. یکی هیمنه و جایگاه علمی قرآن در فرهنگ اسلامی و فرهنگ ما ایرانی‌ها که در همه اجزاء و شئون فرهنگ این تسلط و هیمنه وجود دارد از جمله در علوم به صورت کلی و علوم انسانی بالاخص. بنابراین قطعاً می‌تواند بازشناسی این نقش، این هیمنه را به ما بهتر بشناساند و در مواردی که ما از این جایگاه به درستی استفاده نکرده‌ایم بیاییم و آن را تصحیح کنیم. مورد دوم بحثی است که در یک دهه اخیر با سرعت بیشتری پیش آمده است و آن بحث اسلامی‌سازی علوم انسانی است. در اسلامی‌سازی علوم انسانی که یک راهبرد مهم برای نظام جمهوری اسلامی است، مطالعات قرآنی و رابطه مطالعات قرآنی با علوم انسانی یک رکن مهم است که اگر از آن غفلت کنیم و به خصوص راهکارهایی که از این مسیر و مجرا می‌توانیم استفاده کنیم را به آن توجه نکنیم، قطعاً مسیر اسلامی‌سازی علوم انسانی مسیر دقیق و صحیح و منتج به نتیجه نخواهد بود. اما در رابطه با مفهوم‌شناسی دو واژه وجود دارد که

اگر توضیحی درباره آن دهیم تفاهم بهتر حاصل خواهد شد. یکی مطالعات قرآنی است و دیگری بحث تحول علوم انسانی. در مورد مطالعات قرآنی، اولین چیزی که به ذهن می‌آید بحث‌های علمی است که به یک نحوی با قرآن پیوند خورده است. من فقط یک منبع را در این زمینه اشاره کنم و آن کتاب «الاتقان فی علوم القرآن» از جلال‌الدین سیوطی، از علمای قرآن نهم و دهم است. ایشان بر وفق متقدمین خودش علوم قرآنی را، که تقریباً در دسته اول تقسیم‌بندی آقای دکتر سعیدی‌روشن قرار می‌گیرد، یعنی قرآن‌شناخت، آنها را در شش دسته قرار می‌دهد مانند اوقات نزول، اسباب نزول، معانی متعلق به احکام و... بعد خود ایشان موارد دیگر را اضافه می‌کند. مثلاً لغات دخیله، وجوه و نظایر، ادوات، قطعات مورد نیاز تفسیر که می‌بینیم با این بخش تقریباً دسته دوم هم وارد بحث می‌شود یعنی مبانی و قواعدی که برای تفسیر نیاز داریم و بالاخره هشتاد نوع علم را می‌گوید می‌توانیم از قرآن استخراج کنیم که علم از قرآن به معنای قرآن شناخت است. یعنی برای شناخت قرآن می‌توانیم این دسته‌بندی‌ها را در مورد قرآن بیان کنیم و بگوییم که این چیزها در قرآن است. یکی از مواردی که در اینجا ذکر می‌کند علوم مستنبطه از قرآن است دقیقاً با همین تعبیر. بعد از گذشتگان خود شواهدی را می‌آورد مثلاً بیان ابن ابی‌الفضل مرسی در تفسیرش، تعبیری که از ایشان می‌آورد تقریباً به این معناست که ما همه علوم تجربی، انسانی و... را می‌توانیم از قرآن استخراج کنیم. ما می‌بینیم همین نگاه در برخی از بزرگان ما هم هست که اگر حتی یک آیه هم داشته باشیم ما می‌توانیم آن را بسط و تفصیل دهیم و از دل آن علمی را استخراج کنیم. بنابراین می‌خواستم عرض کنم وقتی می‌گوییم مطالعات قرآنی، مراد بحث ما این نیست یعنی هیچکدام از این معانی نیست بلکه آن چیزی که قدر متقین از مطالعات قرآنی است خود محتوای مباحث است. تفسیر ترتیبی، تفسیر موضوعی و معارفی که از آنها استخراج می‌شود. البته مقدمات و مبانی این مباحث را از باب مقدمه می‌توانیم در بحث مطالعات قرآنی اضافه کنیم. پس تا اینجا مراد ما از مطالعات قرآنی روشن شد.

اما تحول علوم انسانی، منظور هر گونه تغییر در علوم انسانی است. من فعلاً به تعریف علوم انسانی کاری نداریم بلکه این علوم را با مصادیق آن می‌شناسیم مثل روانشناسی، علوم تربیتی، اقتصاد، تاریخ و... این ده پانزده شاخه که امروزه هم در شورای تحول علوم انسانی به عنوان مصادیق اصلی علوم انسانی مورد بحث است. مراد از تحول در این علوم انسانی، هرگونه تغییر در مبانی و پیش‌فرضها، در اصول و قواعد، روش‌ها و محتوای علوم انسانی است. ما در این ۴ بخش هر تغییری که اتفاق بیفتد را می‌توانیم تحول در علوم انسانی بگوییم. امروزه در بحث شورای تحول سه راهبرد اساسی برای تحول در علوم انسانی اخذ شده و مورد نظر است. یکی بحث غنی‌سازی است که علوم انسانی را به روز کنیم، دوم بومی‌سازی است که تناسب آن را با فرهنگ خودمان در نظر بگیریم و سوم، که برای ما بیشتر محل بحث است، اسلامی‌سازی است و بیاییم علوم انسانی را با مباحث اسلامی و مبانی اسلامی تحول و تغییر دهیم. پس مراد، از تحول علوم انسانی هم روشن شد. حال با بیان این مقدمات، پاسخ سؤال «مطالعات قرآنی چه تأثیری در تحول علوم انسانی داشته باشد؟» را عرض می‌کنم. به نظر ما از سه زاویه می‌توان این تغییر و تحول را دنبال کرد. یکی با نگاه تاریخی، دوم با نگاه روش‌شناسی و سوم با روش محتواشناسی. در مورد رویکرد تاریخی، اگر الان بخواهیم در رابطه با تفسیر موضوعی، تفسیر ترتیبی و معارف

قرآنی بحث کنیم در نقطه صفر و ابتدا نیستیم بلکه ۱۴ قرن پیشینه داریم. به نظر ما اولین نقش برای تحول علوم انسانی این است که از کل این پیشینه استفاده شود منتها با یک جهت گیری خاص و آن این است که ما بیاییم و تفسیر علمی قرآن را در همه تفاسیر گذشته بررسی کنیم. همانطوری که مستحضرید از ابتدا این مسئله هم موافقانی داشته است و هم مخالفینی. مواردی را برای شما عرض می‌کنم. مثلاً در مورد موافقان مثل ابن مسعود، ابن سینا، غزالی، سیوطی، علامه مجلسی، ملاصدرا تا سیداحمدخان هندی، محمد عبده، طنطاوی، مرحوم بازرگان، محمدتقی شریعتی، آیت الله طالقانی و... که موافق تفسیر علمی قرآن بودند. ما می‌توانیم از این پیشینه استفاده کنیم. البته مخالفینی هم داشته است مثل شاطبی، شیخ شلتوت، ذهبی و... و برخی هم هستند که قائل به تفصیل هستند به یک رویکردی موافقند مثل سیدجمال الدین اسدآبادی، آیت الله طباطبایی، آیت الله مکارم و... که گفتند از یک جهت مخالف و یک جهت هم موافق هستند که می‌گویند از باب اینکه بیاییم آیات قرآن را بر پدیده‌های جدید تجربی تطبیق کنیم و یا تحمیل کنیم این را درست نمی‌دانند اما شواهد قطعی تجربی و مطالعات قطعی تجربی را در جهت فهم بهتر قرآن از آن استفاده کنیم را موافق هستند. حالا این رویکرد در بحث‌های علوم انسانی چه فوایدی دارد؟ چند فایده را ذکر می‌کنم. یک فایده این است که به صورت سلبی اشتباهاتی را که دیگران تکرار کرده‌اند ما در استفاده از قرآن برای علوم انسانی دیگر تکرار نمی‌کنیم. مثلاً فرض کنید، به عنوان مثال، مواردی که کشفیات جدید را خواستند به قرآن تحمیل کنند. مثلاً عثمان نجاتی کتابی را با عنوان قرآن و روانشناسی نوشته است. در آن کتاب ایشان می‌خواهد آن چیزی را که فروید در تحقیقات خودش به دست آورده و مراتب شخصیت انسان را تحت عنوان بن، من و فرامن تقسیم می‌کند، این معنای فروید را با تکلفات بسیار می‌خواهد تطبیق کند به نفس اماره، نفس لوامه و نفس مطمئنه. خوب این قابل قبول نیست. پس یک فایده این است که اشتباهات آنها را تکرار نکنیم. مواردی از این گونه را می‌توانیم در برخی از کتب مرحوم بازرگان ببینیم که به صورت تکلف‌آمیز بعضی از واقعیات تجربی را به قرآن تحمیل کنند. مثلاً در کتاب مطهرات در اسلام، درباره آب کر می‌گوید که وقتی که آب به این حجم می‌رسد، حجم آب کر، در این حجم، جنبش‌های مولکولی به شکلی می‌شوند که باعث پاک‌کنندگی می‌شوند. که واقعاً یک فرد منصف متقاعد نمی‌شود. برخی از دلایل مخالفان را اینجا ذکر کنم که مثلاً ذهبی یکی از دلایل مخالفتش با تفسیرهای علمی این است که از جهت اعتقادی این گونه تفسیرها باعث می‌شود که در قرآن شک کنند. چرا که اگر تفسیر علمی را بپذیریم تغییرات در علوم به قرآن راه پیدا می‌کند و باعث تضاد در آیات قرآن می‌شود و اینجا افرادی که معتقد هستند دچار تعارض می‌شوند. یک جهت هم جهت ایجابی است یعنی روش‌هایی که آنها استفاده کرده‌اند و موفق بوده‌اند، آن روش‌ها را می‌توانیم استفاده کنیم. مثلاً خود سیوطی، عبده، بعضی از کارهای غزالی و... که بیشتر در آن موقع مراد از علم، علوم طبیعی بوده است و علوم انسانی به معنای امروزی اگر هم بوده است خیلی کم بوده است. ما برخی از روش‌های آنها را می‌توانیم امروزه هم استفاده کنیم.

آقای سعیدی روشن: جناب آقای دکتر عربی نقش مطالعات قرآن کریم، به خصوص معارف و آموزه‌ها، تجویزها و توصیفات قرآن کریم، در گره‌گشایی و حل مسئله‌های علوم انسانی را تا چه اندازه می‌توان برجسته دید؟ آیا اساساً این مطالعات می‌تواند به ما کمک کند از نظر مضمونی و محتوایی. یعنی آیا یک محقق جامعه‌شناس

مسلمان اگر به مسئله‌هایی برسد، آیا در پرتو مطالعات قرآنی می‌تواند به حل مسئله بپردازد؟ آیا این کار شدنی است یا خیر؟ اگر شدنی است، راهبرد و مکانیزم آن چیست؟

آقای عربی: بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد و آله الطيبين. من هم به سهم خودم ابتدا تشکر می‌کنم از برگزارکنندگان جلسه و حسن ظنی را که به من داشتند و بنده را به این نشست دعوت کردند. البته عذرخواهی می‌کنم که بنده بضاعت لازم را برای اینکه بتوانم مطالب درخوری را ارائه بدهم ندارم ولی به هر حال، لطف دوستان شامل حال ما بود و ما هم گفتیم که برای طرح بحث هم که شده خدمت دوستان برسیم. در مرحله دوم هم اعیاد شعبانیه و میلاد حضرت سجاد(ع) را تبریک می‌گویم خدمت دوستان و همکاران و همچنین یاد شهدا و یاد آزادسازی خرمشهر را گرامی می‌داریم. همچنین درخواست رضوان و غفران را دارم از خداوند متعال برای پدر بزرگوار جناب آقای دکتر فتحعلی‌خانی.

مطالبی را که آقای دکتر آذربایجانی فرمودند بسیار خوب بود و ما اگر بعد از ایشان صحبت می‌کنیم راحت‌تر می‌توانیم بگوییم که همه مطالب ایشان را قبول داریم. ضرورت این مسئله که نیاز به بحث ندارد. اما مراد از مطالعات قرآنی، همانطوری که آقای دکتر آذربایجانی فرمودند شاید بیشترین تناسب همان معارف و آموزه‌های قرآن کریم است که به تبع با تقسیم‌بندی دکتر سعیدی‌روشن همان مباحث تفسیر ترتیبی و موضوعی را در برمی‌گیرد. اما به نظر بنده، مسئله اصول و مبانی فهم قرآن هم از آن چیزهایی است که می‌تواند به ما کمک کند. اما مراد از علوم انسانی، بنده مرادم همین علوم اجتماعی است اما به معنای عام‌تری که غیر از جامعه‌شناسی شامل بقیه علوم رفتاری اجتماعی هم می‌شود مثل اقتصاد، روان‌شناسی، مدیریت و ... معمولاً در مورد نحوه اثرگذاری ارزشها و یا ایدئولوژی‌ها و یا ادیان در حوزه علوم از یک نگاه خاصی استفاده می‌شود و می‌گویند مباحث علوم انسانی را به طور کلی می‌توان به سه حوزه تقسیم کرد: حوزه مبانی، حوزه مسائل و حوزه کاربردها. این نکته را هم عرض کنم که من بیشتر ذهنم درگیر اقتصاد است و اگر مسائلی گفتم که لزوماً بر اقتصاد تطبیق می‌کرد به این دلیل است که ذهن من بیشتر با اقتصاد درگیر است. در حوزه مبانی، معمولاً برای توصیف و تبیین‌هایی که در این علوم صورت می‌گیرد، بالآخره یک سری مبانی‌ای وجود دارد مانند مبانی فلسفی در باب هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و ... که اینها همان حوزه مبانی هستند و بویژه فلسفه اخلاق که نقش ویژه‌ای دارند که همان حوزه مبانی را تشکیل می‌دهند. حوزه مسائل هم که برای پاسخگویی به مسائل و مشکلات اجتماعی است. مثلاً در اقتصاد مسائل عبارت است از تورم، بیکاری و ... در اینجا اقتصاد می‌آید ابتدا مشکل را شناسایی می‌کند، عوامل تأثیرگذار را مشخص کند و چگونه می‌توان پدیده را کنترل و مشکل را رفع کرد. برای اینکه به این مسائل بپردازند معمولاً علوم می‌آیند و برای توصیف و تبیین این مسئله و مشکل، دست به نظریه‌پردازی می‌زنند. نظریات یک ابزارهایی هستند برای توصیف و تبیین این مشکلات، مسائل و پدیده‌ها که محقق می‌خواهد از طریق این نظریه، بتواند در کنترل یا رفع آن مشکل استفاده کند. پدیده‌های اجتماعی به سادگی و قابل کنترل بودن پدیده‌های طبیعی نیستند. پدیده‌های طبیعی مثل یک ترکیب شیمیایی خیلی راحت قابل بررسی است ولی پدیده‌های اجتماعی نه خیلی قابل مشاهده دقیق است و نه خیلی قابل کنترل و نه می‌توان شرایط کنترل‌شده آزمایشگاهی را فراهم کرد که ما بتوانیم به

تبیین‌های دقیقی برسیم. لذا معمولاً نظریه‌پردازان با یک خلاقیتی یک نظریه‌ای را اعلام می‌کند و از این طریق پدیده را تبیین می‌کنند و بنابراین می‌تواند پیش‌بینی کند که در چه شرایطی این پدیده بروز و ظهور کند و از این طریق می‌تواند کمک کند که چطور می‌توانیم این پدیده را کنترل کنیم. در چه شرایطی می‌توانیم جلوی این پدیده را بگیریم و یا از آثار منفی آن بکاهیم. بنابراین نظریات، الگوها و یا قالبهایی هستند که اندیشمندان علوم اجتماعی از آن استفاده می‌کنند برای تبیین و توصیف پدیده‌های اقتصادی و اجتماعی.

بعد در حوزه کاربرد، که حوزه سوم است، در آنجا برای کنترل و تسلط بر این پدیده و یا برای هدایت امور اجتماعی به سمت و سویی که مدنظر سیاستمداران و اقتصاددانان و اندیشمندان علوم اجتماعی است استفاده کنند. خوب در این عرصه سوم که همراه با استفاده از بعضی از تکنیک‌های مربوط به پیش‌بینی و برنامه‌ریزی است، در عین حال، درگیر با تجویزهایی هم هست. چون در اینجا وقتی می‌خواهید یک اقدامی را برای یک کاری را انجام بدهید که معطوف به یک هدف خاصی است، این هدف‌گذاری‌ها درگیر با هم مسائل ارزشی است که چه چیزهایی را ارزش می‌دانید، چه اهدافی را اولویت می‌بخشید، مثلاً در اقتصاد ممکن است کسی بگوید که هم تورم و هم بیکاری را همزمان کاهش داد و کنترل کرد بنابراین بایستی در اینجا باید یکی را اولویت بدهید و روی آن کار کنید. خوب، معمولاً برای تبیین مسائل ارزشی و یا نقش مطالعات قرآنی، به این معنایی که مدنظر ما است، معمولاً از این چارچوب استفاده می‌شود و می‌گویند که ما می‌توانیم از مطالعات قرآنی در حوزه مبانی، چه مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و ... استفاده کنیم و همچنین مبانی‌ای که برای فلسفه اخلاق داریم مثلاً روایی یا ناروایی اقدامات و افعال که از مسائل مهم فلسفه اخلاق است. به هر حال، اگر سیاستمدار بخواهد اقدامی را انجام دهد چون این اقدام ممکن است برای کسانی نفعی به دنبال داشته و برای برخی زیان‌هایی داشته باشد، بنابراین بایستی روایی این اقدام را براساس فلسفه‌ای اثبات کنید. لذا در اینجا شما با یک چنین مسائل و مبانی فلسفی‌ای درگیر هستید. خیلی واضح است که در این حوزه، ما می‌توانیم از مجموعه معارف و آموزه‌های قرآنی، می‌توان در حوزه مبانی، اعم از مبانی فلسفه و فلسفه اخلاقی استفاده کرد. علاوه بر این در حوزه مسائل، اولاً درگیر با توصیف و تبیین می‌شود از چارچوب و قالب نظریات که همان ابزارها و چارچوبهای تبیین هستند. برای اینکه نظریه‌پرداز بتواند به یک چارچوب کلی برسد معمولاً یک فروض و پیش‌فرضهایی را در ارتباط با این پدیده در نظر می‌گیرد. فرض کنید اگر بحث ما در اقتصاد مثلاً بیکاری باشد، آن نظریه‌ای که می‌خواهد بیکاری را تبیین کند، می‌آید یک پیش‌فرض‌ها و یا فرض‌هایی را نسبت به عواملی که بر این پدیده تأثیرگذار هستند در نظر می‌گیرد که در بسیاری از موارد در علوم انسانی این فروض برمی‌گردد به فروض رفتاری انسانها. چون عموماً اینها تحت تأثیر رفتارهای انسانی قرار می‌گیرد بنابراین پیش‌فرضها و فروضی را در ارتباط با رفتارهای انسانها دارند که مثلاً در حوزه تولید می‌گویند انسان یک موجودی است که محرکش در مورد افعالش، صرف نظر از اینکه در چه حوزه‌ای باشد، نفع شخصی است. این فرضی است که برمی‌گردد به حوزه مبانی فلسفی، یعنی انسان‌شناسی، ولی بعد می‌آید در حوزه مسائل خودش را در چارچوبهای مختلف و شکل خاصی خودش را ظهور می‌دهد، مثلاً در حوزه نظریه تولید خودش را به عنوان اینکه هدف تولیدکننده حداکثر سود است نشان می‌دهد. این یک نوع ترجمانی است از آن

مبنای انسان‌شناختی که در حوزه مبانی داشتیم که محرک انسان در هر فعلی، نفع شخصی است. پس در این حوزه هم یک نوعی از آن مبانی فلسفی قبلی، در حوزه‌های خاص، به طور مجزا ظهور و بروز پیدا می‌کند که اینها هم کاملاً تحت تأثیر این معارف و آموزه‌هاست. و در حوزه کاربرد هم که بسیار بسیار واضح است. چرا مهم‌ترین مسئله در این حوزه، تجویز است و تجویز هم کلاً از سنخ مسائل پوزیتیو نیست و جاری است و باید و نبایندی است و اساساً درگیر با مسائل ارزشی است و بنابراین آموزه‌ها و معارف اسلامی در حوزه تجویز کاملاً تأثیرگذار است و می‌تواند نقش ایفا کند. این شکلی است که معمولاً از آن استفاده می‌شود تا نشان داده شود که معارف قرآنی چگونه می‌تواند در هر سه بعد حوزه علوم انسانی تأثیرگذار باشد. این تبیین خوب و درستی است. اما بنده شخصاً از منظر دیگری این تبیین را ارائه می‌دهم. آن هم از منظر تمدن‌ها و تکوین تمدنی است. به دلیل اینکه معتقدم این علوم مولود تمدن‌ها هستند و در تکوین تمدن‌ها، مکاتب، ایدئولوژی‌ها، ارزشها نقش بسزایی دارند و از این طریق می‌خواهم به نوعی به این شکل تبیین کنم که نقش آموزه‌ها و معارف قرآنی را در علوم انسانی که اگر اجازه بدهید در یک فرصت دیگری در خدمت شما باشم.

دکتر سعیدی روشن: یک سوال به صورت مشخص این است که در حوزه‌های علوم اجتماعی یا علوم انسانی نقش معارف و آموزه‌های قرآن چیست؟ و یک محور سوال دیگر من هم در ابداع پرسشهاست. امام سجاد(ع) به صورت مکرر می‌فرمایند که خدایا من به تو شکایت می‌کنم از نفسم که اینطور و اینطور است و من تا می‌آیم که خوب باشم، نمی‌گذارد. این بحثها که در روانشناسی متعارف فکر می‌کنم موجود نیست. یعنی یک سنخ و یک سطح توقعات، پرسشها و گریه‌های مداومی که در صحنه ذهن انسان‌های الهی جولان دارد آیا اینها طبیعی است؟ یا غیرطبیعی است و یا فراطبیعی است؟ من می‌خواهم اینطور بپرسم که نقش داشته‌های ما در قرآن کریم، در طرح یک رشته پرسشهایی که در حیطه علوم متعارفی که مبتنی بر تجربه هستند، نیست، در حل همان مسائل متعارف چیست؟ آقای دکتر توضیحاتی را دادند اما من به عنوان مثال عرض می‌کنم. اختلاف زوجین. به عنوان یک مسئله اجتماعی و خانوادگی، خوب مشاوره‌های روانشناسی رایج یک راههایی را ارائه می‌دهند آیا ما یک راههای خاص و ویژه‌ای را داریم؟ قاعدتاً سربسته اعتقاد ما همین است که راههایی را داریم. و یا خشونت رفتاری یک فرد یا یک جامعه و یا نابسامانی‌های آحاد یک جامعه. خوب، علوم اجتماعی متعارف براساس متدلوژی تجربی راه‌حلهایی را ارائه می‌دهند ولی آیا ما از منظر داشته‌های قرآن و سنت راه‌حل‌های مکمل و برتری را داریم؟ و چگونه و با چه مکانیزمی می‌توانیم به نظریه‌ای برسیم که بگوییم که فلان مدل را اجرا کن. پس سؤال بنده در مورد چیستی نقش معارف و آموزه‌های دینی به طور مشخص در دو محور شد: یک: در حل مسائل موجود که راه‌حل متفاوت و یا برتر داشته باشد و دوم در ابداع مسائلی که در سطح علوم رایج مطرح نیست، است

آقای دکتر آذربایجانی: استفاده کردیم از فرمایشات جناب آقای دکتر عربی. تقسیم‌بندی که ایشان در مبانی، مسائل و کاربردها کردند خیلی کارساز است. اما من یک نکته‌ای را عرض کنم. ما گفتیم سه رویکرد برای پی‌جویی نقش مطالعات قرآنی در تحول علوم انسانی می‌توانیم دنبال کنیم، یکی رویکرد تاریخی و رویکرد دوم رویکرد روش‌شناسی است. به نظر من این زمین هم خیلی حاصلخیز است. مقصود از روش‌شناسی این است که یکی از

علوم بالنده ما از جهت روشی، خود تفسیر قرآن و علوم تفسیری است که بیش از ده دوازده قرن است که سابقه دارد. اگر اصول و قواعد و شیوه‌های تفسیری را بازخوانی کنیم که امروزه با عناوین مختلفی مثل تحلیل محتوا از آن یاد می‌شود، گاهی در چارچوبهای هرمنوتیکی بحث می‌کنند، ما بیاییم با چارچوبهای جدید همین اصول، قواعد و شیوه‌های تفسیری را بازخوانی کنیم. اگر این را بازخوانی کنیم دو نتیجه برای علوم انسانی می‌تواند داشته باشد. اولاً در علوم انسانی که متن محور هستند، ما از تمام تجاربی که در روش‌شناسی تفسیر داشتیم می‌توانیم به خوبی استفاده کنیم، بالاخره حدود ۱۰ قرن این روش‌ها و بحث‌های روشی مورد مذاقه و نقد و بررسی قرار گرفته است. ببینید مثل حقوق، تاریخ، زبان‌شناسی و... چون متن محور هستند پس تمام آن قواعد را می‌توانیم در اینجا بیاوریم. البته تعاملی که با بخش الفاظ اصول ما هم دارد در غنی‌کردن این بخش روشهای تفسیری می‌تواند به این مسئله کمک کند. دوم، براساس مکتب تفسیری که امروزه در کنار نگاه پوزیتیویستی، هم مکتب تفسیری داریم و هم مکتب انتقادی و... ما اگر مکتب تفسیری را نگاه کنیم که بخصوص در فلسفه قاره‌ای می‌بینیم، در اینجا دیگر در همه علوم انسانی و اجتماعی اینها را به طور کلی چون بیانهای انسانی هستند، چون رفتارها و افعال انسانی هم یک نحو بیان است، همه آن قواعدی کهاز ویلتای تا گادامر و دیگران گفته‌اند، همه آن موارد را هم می‌توانیم از بحث‌های روش‌های تفسیری خودمان استفاده کنیم و در اینجا بیاییم و مورد دقت و بازبینی قرار دهیم.

آقای دکتر سعیدی روشن: من درباب همین محور دوم سوالی داشتم و آن اینکه آیا روش اجتهادی ما نباید در حوزه علوم انسانی وارد شود؟

آقای دکتر آذربایجانی: ما در خصوص قرآن چیزی به عنوان روش اجتهادی نداریم اما در فقه داریم که بایستی جدا بحث شود. ولی الان چون بحث نقش مطالعات قرآنی است من خودم ندیدم که این روش به طور مستقل در خصوص علوم قرآنی به کار ببرند. ولی اگر تعبیر را اینطور بگوییم که روش‌های تفسیری که البته بخشی از آن روش‌های اجتهادی هم استفاده می‌کند، با دو نگاه می‌تواند استفاده شود، علوم انسانی که متن‌محور هستند یعنی قواعدی که برای شناخت مدلول و معنای متن می‌توانیم در بافت خودش بفهمیم کاملاً از روشهای تفسیری با نگاه هرمنوتیک و با نگاه معناشناسی می‌توانیم این را بازخوانی کنیم. برخی از قواعدی که حتی دانشمندان جدید غربی به آنها توجه نکرده‌اند را می‌توانیم مورد نگاه جدید قرار دهیم. اما نگاه دوم این است که ما اصلاً مکتب خودمان را عوض کنیم و به جای نگاه پوزیتیویستی که فقط پوزیتیوها واقعیت‌ها و فکت‌های خارجی را مدنظر قرار می‌دهند در علوم اجتماعی، می‌گویید در فلسفه قاره‌ای، با این نگاه اگر وارد شدیم می‌توانیم تمام علوم انسانی و اجتماعی را به عنوان واقعیت‌های بیانی انسان، که در یک کانتستی، قواعد تفسیر برای فهم معنای اینها به ما کمک می‌کند. یعنی در اینجا برای علوم انسانی و رفتارهای علوم انسانی، معنای آنها را باید بفهمیم و نه فقط بحث تبیین که در آن نگاه پوزیتیویستی است.

دکتر سعیدی روشن: برای رسیدن به معنا، راههای مختلفی وجود دارد. ما هم در روش‌شناسی تفسیر، می‌گوییم از منابع مختلف که اینها مکمل هم هستند که درواقع مکتب اجتهادی در تفسیر است. تفسیر یعنی همه بخش‌های قرآن را بخواهیم بفهمیم براساس یک روش‌شناسی جامعی که از منابع زبانی، نقلی، خود متن رویاروی و متناظر با

هم، از عقل هم استفاده شود البته در بعضی از جاها حتی از تجربه هم استفاده می‌شود، آیا چنین چیزی را نمی‌توانیم مقصود داشته باشیم؟ با توجه به داشته‌های خود ما، آن داشته‌ها با نگاه بازخوانی جدید می‌تواند در خدمت علوم انسانی قرار بگیرد. آیا شما همچنین چیزی را قبول دارید؟

آقای دکتر آذربایجانی: آن چیزی که به نظر می‌رسد این است که واقعیتهایی که در علوم انسانی داریم دو دسته‌اند. یک واقعیتهایی هستند که رفتارهای فردی یا اجتماعی هستند که در خارج اتفاق می‌افتد و یا یک سری چیزهایی هستند که می‌تواند متن محور باشند به معنای دقیق کلمه خودش و نه به آن تعمیمی که در فلسفه قاره‌ای اتفاق می‌افتد. اگر این تفکیک را انجام بدهیم به نظر می‌رسد در مواردی که رفتار فردی یا اجتماعی انسان است، تمام مراحل روش اجتهادی، تفسیری را گذر بکنید و از مبانی قرآنی هم استفاده کنید، در کنارش روش تجربی به معنای عام‌ترین معنا ما ناگزیر از آن هستیم. اگر اجازه بدهید من این موضوع را ضمن بحث خودم تبیین می‌کنم. ببینید رویکرد سوم من، رویکرد محتوایی است. سؤال این بود: مطالعات قرآنی چه تأثیری در تحول علوم انسانی دارد؟ رویکرد اول رویکرد تاریخی، رویکرد دوم رویکرد روش‌شناختی و رویکرد سوم هم رویکرد محتوایی است. یعنی بیایم آموزه‌ها، معارف و محتوای قرآن را بشناسیم. با توجه به کارهایی که دیگران انجام داده‌اند به نظر بنده، دوازده مورد را می‌توانیم به عنوان نقش مطالعات قرآنی در علوم انسانی برشماریم که اینها را فهرست‌وار عرض می‌کنم. اولین نکته، مبانی است که مبانی را امروزه را بیشتر در فلسفه علوم و بحث‌های نظری آن علم مطرح می‌کنند. به عنوان مثال، نگاه خاصی که به انسان داریم و از نگاه قرآن هم استفاده می‌کنیم در بحث جبر و اختیار، در بسته‌های درمانی خودمان از این نگاه استفاده می‌کنیم. این مبناست. یعنی نه مثل مکاتب انسان‌شناسی کاملاً براساس آزادی و اختیار عمل کنیم و بیش از حد مسئولیت را بر دوش فرد قرار دهیم و از آن طرف هم آن نگاه جبرگرایانه که در مکتب روان‌تحلیل‌گری و رفتارگرایی است آن نگاه را هم نداریم. ببینید این یک مبنای قرآنی است که در بخش‌های کاربردی هم تحول ایجاد می‌کند. دوم سؤال آفرینی است. قرآن می‌تواند برای علوم انسانی سؤالات جدیدی بیافریند. به عنوان مثال، ما معمولاً در تعلیم و تربیت می‌گوییم یکی از چیزهایی که باعث رشد علم می‌شود سؤال است. قرآن هم در جایی این مطلب را زیر سؤال برده است. در قضیه حضرت موسی و خضر، صریحاً اصل این مسئله را زیر سؤال می‌برد. بنابراین ما می‌توانیم در تعلیم و تربیت یک سؤال جدیدی را ایجاد کنیم که آیا همیشه متعلم بایستی سؤال بکند و یا در بعضی از مواقع صبر کند تا پخته‌تر شود. سوم، پاسخ به بعضی از پرسشهای کلان و خرد، صریح یا ضمنی. قرآن گاهی پاسخ می‌دهد به سؤالاتی که ما در علوم انسانی داریم که حتی ممکن است ما تاکنون در علوم می‌دانستیم به آنها نرسیده‌ایم. بنابر تفسیر علامه طباطبایی، در آیه یسئلونک عن الروح، قل الروح من امر ربي. در اینجا دارد روح را تبیین می‌کند و یا مثلاً در رابطه با انواع و مراتب نفس قرآن پاسخ داده است. چهارم، تعارض آفرینی است. گاهی قرآن ایجاد تعارض می‌کند با یافته‌های جدیدی که در علوم انسانی داریم. الان یکی از شاخه‌هایی که در روانشناسی وجود دارد، روانشناسی تکاملی است که مبتنی بر نگاه تکامل در انسان است. قرآن در اینگونه موارد تعارض‌های جدی دارد، وقتی که راجع به انسان و نحوه خلقت او صحبت می‌کند. محور پنجم، پیشنهاد فرضیه برای پژوهش. مثلاً وقتی قرآن می‌گوید الا بذكر الله تطمئن القلوب،

یک موقعی در اخلاق بحث می‌کنیم این کاملاً راهکار است، اما در روانشناسی برای شما یک فرضیه ایجاد می‌کند که یکی از روش‌های رفع اضطراب و رفع تنش و افسردگی می‌تواند ذکر درمانی باشد. این فرضیه است اما بایستی در رابطه با آن پژوهش انجام شود. چون دهها شق مختلف دارد، زن و مرد، سن‌های مختلف، شرایط مختلف و... مرحوم علامه مجلسی در جلد ۶۲ بحار، وقتی بحث احادیث طبی را می‌خواهند شروع کنند، یک بحث خیلی زیبایی را از شیخ صدوق نقل می‌کنند و می‌گویند این مبنا را بایستی در بحث احادیث طبی مورد توجه قرار دهیم و آن این است که ایشان به احادیث طبی که امامان معصوم (ع) فرمودند ۵ قید می‌زنند و می‌گویند که نمی‌توان آنها را تعمیم داد. می‌گویند برخی از اینها مربوط به منطقه خاصی بوده است، دوم مربوط به یک فرد خاصی بوده است، مربوط به مزاج خاصی بوده است و... بنابراین به راحتی نمی‌توان آنها را به همه تعمیم داد. حال اگر در بحث طبی اینطور است آیا در بحثهای علوم انسانی قرائن لبی و تجربی را نباید لحاظ کرد؟

ششم، جهت بخشی به علم است. قرآن یکی از کارهایی که در مورد علوم انسانی انجام می‌دهد به آن جهت می‌دهد. یعنی فقط این نیست که بگوید محتوای این علم باید چنین باشد بلکه به آن جهت می‌دهد هم در مبدأ و هم در انتها. به عنوان مثال، از آیه اقرا باسم ربک الذی خلق تا آیه پنجم، یکی از استفاده‌هایی که شده است این است که این قرائت و دانش‌آموزی بایستی به اسم رب باشد. محور هفتم، اخلاق پژوهش است. بحث اخلاق پژوهش، پیوند نزدیکی با دانش خورده است. می‌بینیم که اخلاق مشاوه و روانشناسی را در کنار سایر مباحث روانشناسی ذکر می‌شود. به عنوان مثال، امروزه در انجمن روانشناسی آمریکا، که بزرگترین انجمن علمی روانشناسی است، می‌گویند مراجعی که دارید تا دو سال هیچ‌گونه ارتباط جنسی بین شما و مراجع شما نبایستی باشد. این جزء اخلاق پژوهش است. شما شاید بگویید این یک مسئله صرفاً اخلاقی است ولی هم در بحثهای نتیجه‌گیری درمانی مؤثر است، چون به تجربه دیده‌اند که در درمان اختلال ایجاد می‌کند. اخلاق پژوهش را از مطالعات قرآنی می‌توانیم به دست بیاوریم. مثلاً از آیه فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون، آیا یکی از اخلاق پژوهش این نیست که اقرار به نادانی خودمان کنیم. یعنی مبنای پژوهش از آنجایی شروع می‌شود که نمی‌دانیم. محور هشتم، آداب علم‌آموزی است که از قرآن می‌آموزیم. محور نهم، محدود کردن دامنه علم است. اینطور نیست که قرآن همه سؤالات را جواب دهد. گاهی در قرآن سؤالی را که مطرح می‌کند گاهی جهت سؤال را عوض می‌کند و در جهت دیگری جواب می‌دهد. بنابراین می‌توانیم دامنه علم را محدود کنیم. محور دهم، سربرآوردن یک علم یا شاخه جدید در یک علم است. مثلاً چه بسا ما بتوانیم بحث رؤیاشناسی را شاخه جدیدی از روانشناسی بدانیم. بیش از ده مورد رؤیاهایی در قرآن داریم که نکات بسیار ظریفی در این رؤیاها نهفته است که می‌تواند مبنایی باشد برای این شاخه جدید. محور یازدهم، مدل‌سازی و نظریه‌پردازی است. یکی از ارکان مهم مدل‌سازی و نظریه‌پردازی مفاهیم جدید است. قرآن مفاهیم جدیدی دارد که می‌توانیم در علم وارد کنیم. الان در روانشناسی این کار را کردیم. دانشجوی دکتری داریم که مفهوم زهد را از قرآن و روایات ما گرفته و می‌خواهد با آن یک مدل درمانی بسازد. در برخی از کارهای تجربی که کار کرده است دیده است که این مدل توفیق بیشتری نسبت به مدل‌های دیگر دارد. و یا یکی از اساتید دانشگاه تهران، با استفاده از مفهوم توکل، روشهای مقابله با مشکلات و

استرسها را به صورت جدیدی مدلسازی کرده است و آخرین نکته مطالعات تطبیقی است. یعنی یک مفهوم ثابتی را بدون آنکه بخواهیم تحمیل کنیم یعنی اینکه بگوییم قرآن این را گفته است و روانشناسی هم آن را گفته است بعد بیایم با هم مقایسه کنیم. یکی دو تا پایان نامه در این زمینه داشتیم. یکی از آنها درباره آرامش روانی بود، دقیقاً می گوید که در قرآن چیست و در روانشناسی چیست و تفاوت های آنها را مشخص کرده است. مثال دوم هم پایان نامه دکتری داشتیم که راجع به انسان سالم بود که در هر دو جا، یعنی در قرآن و روانشناسی با هم مقایسه شده بودند.

بینید در آن معارف قرآنی، معمولاً می گویم یک تفسیر ترتیبی داریم و یک تفسیر موضوعی. شهید صدر بحث سومی را اضافه کرد و آن بحث منظومه سازی بود. یک وقت شما، یک واژه را می گیرید مثلاً روح را، می آییم کل آیاتی را که در زمینه روح است بررسی می کنیم می شود تفسیر موضوعی. این تفسیر موضوعی می تواند یک لایه عمیق تر شود و منظومه سازی شود. مثلاً سکولاریسم را در قرآن بررسی کنیم. سکولاریسم مفهومی نیست که در قرآن باشد، بلکه باید ابتدا مؤلفه های سکولاریسم را تحلیل کنیم و به دست بیاوریم. یا مثلاً بحث سبک زندگی و یا مثلاً هوش معنوی و... بایستی مؤلفه های آن را استخراج کنیم و بعد عرضه کنیم بر قرآن و منظومه جدیدی را کشف کنیم که این منظومه جدید گاهی اوقات می تواند یک بحث جدیدی باشد و یا حتی در حدی باشد که رشد کند و شاخه علمی جدیدی را رقم بزند.

دکتر سعیدی روشن: از همین نقطه اخیر شروع می کنیم. در مورد نقش مطالعات قرآن در حل مسائل، آقای دکتر آذربایجانی نکاتی را مطرح فرمودند، من می خواهم چگونگی راهبرد ما در اینکه پیوند بزیم مفاهیم قرآن کریم را با مسائل جدید تا چشم انداز جدیدی در حل این مسائل پیدا شود و علوم انسانی تغییر پیدا کند، در حوزه های گوناگون. طبیعتاً این توزیع می شود، به تناسب رشته ها و گرایش های گوناگون در نیازه های علمی، یعنی اندیشمندان ما بتوانند در حل مسائل و یا در ابداع مسائل نو، در پرتو معارف قرآن و اهل بیت (ع)، چه گامهایی می توان پیشنهاد داد؟

دکتر عربی: تشکر می کنم. خیلی استفاده کردیم از فرمایشات دکتر آذربایجانی. برای بنده این جلسه خیلی مغتنم بود. من سعی می کنم آن چیزهایی را که در ذهنم است در ارتباط با علوم انسانی و نحوه تکوین آن و ارتباطی که می تواند با معارف و آموزه های قرآنی و الهی پیدا کند عرض کنم. البته شاید دقیقاً آن چیزی که مدنظر شما باشد در این سؤال نباشد ولی من همین قدر بیشتر بلد نیستم.

در یک تغییر نگرشی که در بعد از قرون وسطی اتفاق افتاده است مسئله تغییر نگرش به علم بوده است. علم قبلاً معطوف به شناخت و تفسیر پدیده ها بوده است اما بعداً علم معطوف شد به تسلط و تغییر. بنابراین اگر شناخت هم بخواهیم، شناخت فی نفسه مراد ما نیست، شناختی که به ما امکان تسلط و تغییر بدهد. این نکته خیلی مهمی است که ما شناخت فی نفسه نمی خواهیم بلکه شناختی می خواهیم که بتوانیم بر این پدیده تسلط داشته باشیم. آیا از نظر قرآنی این رویکرد مناسب است؟ قلمرو آن کجاست؟ و... این از نکات مبانی است که در این علوم وجود دارد که شناختی که به ما امکان تسلط و تغییر بدهد علم محسوب می گردد در علوم تجربی. و چون

تسلط و تغییر نیازمند ابزار است بنابراین علوم به سمت فناوری کشیده می‌شود و این دانش بایستی به فناوری و مهارت ایجاد تغییر تبدیل شود. فناوری در علوم طبیعی بهتر روشن است و مهارت ایجاد تغییر نیز در علوم انسانی به خوبی خودش را نشان می‌دهد. مهارت‌های ایجاد تغییر در رفتارهای فردی و مهارت‌های ایجاد تغییر در رفتارهای اجتماعی و... که هر کدام ابزارها و روش‌های خودش را دارد. بنابراین علوم انسانی، علوم اداره انسان و اجتماع هستند و مقصود و غایت آنها کنترل پدیده‌های انسانی در سطوح فردی و اجتماعی و البته منظور از کنترل هم لزوماً سرکوب‌گری نیست بلکه در اختیار آوری است به گونه‌ای که بتوان آن را مدیریت کرد.

نکته دوم هرچند سؤال از ماهیت اشیاء اهمیت دارد ولی در این نگاه جدید به علم، چون معطوف به تسلط و ایجاد تغییرات است، سؤال از چگونگی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند نه لزوماً چیستی. بنابراین اگر به چیستی نیاز پیدا کردیم در پاسخگویی به چگونگی و چرا، چیستی آن را بررسی می‌کنیم والا فی‌نفسه چیستی در اولویت اول نیست، چگونگی و چرایی در اولویت اول است. می‌خواهد ببیند عملکرد این پدیده‌ها چگونه است. سازوکار عمل و پیدا کردن قانونمندیهای حاکم بر نحوه عمل پدیده‌ها اهمیت درجه یک پیدا می‌کند. خوب این تغییر در سؤال پیامدهایی هم در روش مطالعه دارد و روشها را به سمت تجربی می‌برد.

نکته سوم اینکه این علوم پسینی هستند به این معنا که در پس رخداد‌های فردی و اجتماعی شکل می‌گیرند و مدون می‌شوند. منظورم از علوم تک‌نظریه نیست، بلکه مجموعه منسجمی از نظریاتی در قلمرو یک حوزه معین شکل می‌گیرد را می‌گویم علم. بنابراین علوم پسینی هستند یعنی پس از رخداد‌های فردی و اجتماعی شکل گرفته و مدون می‌شوند. البته بعد از تکوین گاهی به صورت مقدم بر عمل ارادی و غیرسازمان‌یافته اجتماعی هم عمل می‌کنند ولی به لحاظ تاریخی، پیدایش و تکوین آن پسینی است و به همین دلیل می‌گویم که این علوم به طور کلی زاییده تمدن‌ها هستند. هر چند خودشان هم به عنوان بخشی از دانش بشری در تحولات و تکاملات تمدن‌ها نقش ایفا می‌کنند ولی در مجموع این علوم در پس زاییده‌شدن و تکوین یک تمدن ظهور و بروز پیدا می‌کنند. به عنوان مثال، ما اقتصاد برنامه‌ای به عنوان یک بخش علمی از اقتصاد مولود یک تمدن خاصی است که دیدگاه آن در اداره اقتصاد یک جامعه به یک شکل خاص بود و لذا علم اقتصاد برنامه‌ای به وجود می‌آید تا بتواند آن کارها را انجام دهد لذا در اقتصاد ما جدول داده و ستاده که مربوط به برنامه‌ریزی است از آن تمدن منشأ می‌گیرد. ولی اقتصاد بازاری از تمدن لیبرال مغرب‌زمین منشأ می‌گیرد. شما اگر منشأ برنامه‌ریزی را ببینید ابتدائاً به اقتصاد شوروی برمی‌گردد. این تمدن می‌آید ابزارها و روش‌ها و فنون و... را که برای اداره خودش لازم است ابداع می‌کند و این مجموعه، یک مجموعه علمی می‌شود که به آن اقتصاد برنامه‌ای می‌گویند. بنابراین اینها مولود تمدن‌ها هستند و تمدن‌ها هستند که این علوم را شکل می‌دهند. نکته چهارم اینکه تمدن‌ها معمولاً از تبلور و تجلی عناصر فرهنگی و آرمان‌های اجتماعی منشأ می‌گیرند و سپس این عناصر توسط خلاقیت و نبوغ افراد به تدریج در مناسبات فردی و اجتماعی و به طور کلی فرایند نظم‌بخشی اجتماع، رسوخ و نفوذ پیدا می‌کند و با کاربست علم و عقل و ابتکارات و نوآوری‌های افراد به تدریج تحول و تکامل می‌یابد، بنابراین آن هسته اولیه که یک تمدن را شکل می‌دهد، عناصر آرمانی و محوری تمدن هستند که منجر به شکل‌گیری یک فرهنگ خاص می‌شود که این فرهنگ منتسب است به

این نوع تمدن مثلاً فرهنگ غربی، فرهنگ اسلامی. مهمترین جایی که برای تکوین علوم انسانی اسلامی لازم است همین جاست و این مهمترین جایی است که همین آموزه‌ها و معارف اسلامی می‌تواند نقش‌آفرینی کند. که ما بتوانیم عناصر اصلی و محوری تمدن اسلامی را بازشناسی کرده و در یک منظومه معین قرار دهیم، در قلمروهای مختلف مثل جامعه‌شناسی، اقتصاد و... هم شناسایی این عناصر مهم هستند، هم تبیین دقیق این مفاهیم و این عناصر مهم است و هم نسبت‌سنجی اینها در مقابل هم مهم هستند که این منظومه را شکل دهد. مثلاً فرض کنید یکی از عناصر محوری فرهنگ اسلامی عدالت است. عدالت در همه مناسبات فردی و اجتماعی یک عنصر محوری فرهنگ تمدن اسلامی است. مفهوم و تبیین دقیق عدالت در حقوق، اقتصاد، اجتماع و ... چیست؟ تبیین اینها بخش مهمی است و بعد یافتن جایگاه این عنصر در مقابل سایر عناصر هم خیلی مهم است. مثلاً فرض کنید عنصر رشد، جایگاه و نسبت‌سنجی رشد و عدالت چیست؟ مثلاً فرهنگ کار چه ویژگی‌هایی و مؤلفه‌هایی در تمدن اسلامی دارد؟ یا مثلاً صداقت و راستگویی و... لذا بایستی در اولین گام، این عناصر را بایستی شناسایی کنیم، تبیین دقیق بدهیم و جایگاه آن را هم مشخص کنیم در قلمروهای مختلف. این قسمت عموماً از منابع اسلامی بایستی سرچشمه بگیرد و مهمترین منبع هم قرآن است، در کنار سنت و عقل. اما در عین حال، می‌خواهم عرض کنم که در اینجا یک نکته نسبتاً دقیقی شاید باشد که به زعم خودم، چون می‌گویم این علوم مولود تمدن‌ها هستند، برای این است که اینجا باید یک تعاملی بین عرصه مطالعات قرآنی و عرصه‌های علوم اجتماعی صورت بگیرد والا ممکن است سؤالی را که پاسخ آن را از قرآن درمی‌یابیم، نتواند به خوبی در خدمت پاسخ‌گویی به مسائل علوم انسانی قرار بگیرد. ما باید سؤال مناسبی را با تعامل طرح کنیم که بعد، آن پاسخ در خدمت علوم انسانی قرار بگیرد. شاید یکی از مشکلاتی که هم‌اکنون در عرصه علوم انسانی داریم همین باشد که ما نمی‌توانیم بین آموزه‌های قرآنی و حوزه مسائل و کاربردهای آنها ارتباط لازم را برقرار کنیم. بنابراین برای اینکه دانش تولیدشده در عرصه مطالعات قرآنی بتواند از کفایت لازم در مواجهه با حوزه مسائل علوم اجتماعی و کاربردی برخوردار باشد، نیاز به یک چنین تعاملی وجود دارد. به عنوان مثال، فرض کنید ما می‌گوییم یکی از آرمانهای ما عدالت است، حالا معنای عدالت چیست و در هر قلمرو چه معنایی دارد بحثی جداست. اما یکی از چیزهایی که از قرآن درباره عدالت به دست می‌آید، آیه ۷ سوره حشر است که خیلی در زمینه عدالت اقتصادی باید از آن استفاده شود. ولی من دیدم عموم مفسران تا قرن چهاردهم وقتی خواسته‌اند این آیه را توضیح دهند گفته‌اند این در مقام رد شیوه تقسیم جاهلیت است و چیز دیگری در کنار آن ارائه نشده است و با این شکل هیچ ارتباطی با حوزه عدالت اقتصادی امروزه ما داشته باشد ولی از قرن چهاردهم به بعد می‌بینیم مفسران چون در حوزه اجتماع و اندیشه‌های اجتماع قرار گرفتند تفسیرشان یک مقداری متفاوت شده است. مثلاً در تفسیر فی ضلال القرآن ایشان آمده است یک استنباط کلی از قاعده کرده است و فرموده است که این قاعده یک قاعده کلی حاکم است که ما می‌توانیم مالکیت خصوصی را بر این اساس محدود کنیم. نه تنها مالکیت خصوصی بلکه در هر عرصه‌ای در اقتصاد ما مواجه شدیم با این که یک تداول ثروتی اتفاق افتاد براساس این آیه می‌توانیم دست به توزیع و تغییر ثروت بزنیم، خوب این یک نوع تفسیر است. این تفسیر به این معناست که این در عرصه علوم اجتماعی در حال نهادسازی است، در عرصه حقوقی نهادی تعریف می‌کند، در

عرصه اقتصاد یک ابزارهایی را ارائه می‌کند و نهادهای سازهای به معنای عام انجام می‌دهد. ولی مثلاً مرحوم شهید صدر این تفسیر را قبول ندارد و می‌گوید ما نمی‌پذیریم که با این قاعده قلمرو مالکیت خصوصی را مخدوش کنیم بلکه فقط این هدفی است که برای ایجاد توازن و ابزارهای خاص خودش را پیشنهاد می‌دهد. حالا، پس از اینکه این عناصر آرمانی شکل بگیرد، دنباله این مسئله این است که فرهنگ تمدنی خاص در رفتارهای افراد متجلی می‌شود و پس از آن عمل آزادانه و خلاقانه انسان‌های شکل‌یافته با عناصر فرهنگی این تمدن است که با استفاده از ظرفیت علمی بشر در جهت نهادهای سازهای اجتماعی، اقتصادی و... استفاده می‌کند. مثلاً اگر دو تمدن شرق و غرب را در حوزه اقتصاد در نظر بگیریم، عنصر اساسی یکی برابری بود، یعنی تمدن شرق ولی تمدن غرب عنصر محوری خود را آزادی در نظر گرفت. بعداً آن عنصر برابری می‌آید نهاد برنامه‌ریزی و نهادهای برنامه‌ای را در عرصه اقتصاد شکل می‌دهد و در عرصه حقوق هم کارهای دیگری می‌کند که معطوف به همین تحقق عنصر برابری است مثلاً مالکیت خصوصی لغو می‌شود و... ولی در نظام لیبرال، عنصر آزادی در صحنه اقتصاد بازار را شکل می‌دهد و در نهادهای حقوقی هم می‌گوید مالکیت خصوصی محترم است، دولت در حداقل است و... اینها همه تجلیات آن عنصر محوری است در صحنه نهادهای سازهای اقتصادی و اجتماعی. لذا در علوم انسانی اسلامی بایستی بتوانیم آن عناصر اساسی فرهنگ و تمدن اسلامی را به چارچوب نهادهای متناسب آن برگردانیم. تا این کار را نتوانیم انجام بدهیم تمدن نمی‌توان ایجاد کرد و وقتی هم تمدن ایجاد نشود علوم انسانی اسلامی هم نمی‌توانیم ایجاد کنیم. شاید در موارد خاص نظریاتی را بتوانیم داشته باشیم اما علوم انسانی اسلامی نخواهیم داشت. نحوه تزریق و تبلور این عناصر آرمانی و محوری تمدن در نهادهای سازهای اجتماعی مسئله مهمی است که براساس خلاقیت عاملان اجتماعی و در عین حال تعامل آنها با اندیشمندان و عالمان. لذا اولاً عالم نیست که نهادهای ساز می‌کند بلکه عاملان هستند که براساس عمل آزاد خودشان نهادهای ساز می‌کنند منتها در بازخوردگیری و بررسی آثار و پیامدهایش، بایستی یک بررسی‌های اندیشمندانه و عالمانه انجام گیرد. اینها بخشی از آن چیزهایی است که بعدها می‌تواند به شکل‌گیری علوم انسانی اسلامی بیانجامد. در نهایت این نهادهای سازها، بازخوردگیری‌ها و... تکامل پیدا می‌کنند و در عین حال اینها براساس نظریات بایستی امکان تبدیل شدن به مهارت‌ها را هم پیدا کنند. ما در عرصه اقتصاد بایستی بتوانیم آرمان عدالت را تبدیل به مهارت‌های ایجاد تحقق این عدالت، حالا این مهارت‌ها بخشی در مهارت‌های نهادهای ساز است که چه نهادهای حقوقی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی برای تحقق این آرمان لازم است. لذا این نکاتی را که عرض کردم عمدتاً معطوف بود به جنبه‌های تجویزی که در حوزه کاربرد بود و چون به نظر بنده آن عنصر محوری اساسی یک تمدن همان عناصر تجویزی و ارزشی آن است، عمدتاً تمرکز بر این داشتم. در خدمت شما هستم

دکتر سعیدی روشن: در محضر دوستان حاضر در جلسه هستیم اگر سؤالی باشد و یا مطلبی بفرمایند.

آقای دکتر کاویانی: خیلی تشکر می‌کنم از شکل‌گیری این جلسه با این موضوع و از گروه علوم قرآنی و اساتید معظم هم تشکر می‌کنم. نگاه ما به قرآن و این تقسیم مباحث، گمان می‌کنم با یک نگاه مباحث علمی و مباحث نظری خیلی شیرین و گویا و خوب بود. اما از پژوهشگاه و دوستان پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و نوع

مطرح شدن قرآن، مخصوصاً با فرمایشاتی که به صورت مکرر حضرت آقا داشتند که قرآن را بایستی در بازسازی علوم انسانی نگاه بکنیم و یک نگاه تأسیسی داشته باشیم، با این نگاه، در این جلسه خیلی بحث‌های مقدماتی مطرح شد، چه در فرمایشات آقای دکتر آذربایجانی و آقای دکتر عربی و دکتر سعیدی‌روشن، نگاه علمی بود. سؤال واقعی این است که ما برای یک اقدام عملی و جامعه‌سازی اسلامی که ضرورت بالفعل و جدی ما است چطور باید اقدام کنیم. اگر بخواهیم یک جمع‌بندی کنم نگاه کلی خودم را می‌خواهم عرض کنم که نکته آخر فرمایشات دکتر آذربایجانی، می‌توانست اولین نکته و اساسی‌ترین نکته باشد و همه مباحث دیگر در ذیل آن و در هنگام نیاز در کاربرد موردنیاز به کار گرفته شود. در فرمایشات جناب آقای دکتر عربی، که این دیدگاه، دیدگاه دقیق و عمیقی است، اما ادامه این کار، در پژوهشگاه و در گروه‌های مختلف علوم انسانی و اگر همتی باشد و گروه‌های مختلف اقدام کنند، سؤال باید این باشد که جناب گروه حقوق، نظام حقوقی شما که مبتنی بر قرآن و اسلام است کجاست؟ جناب گروه علوم سیاسی، منظومه سیاسی شما که مبتنی بر علوم قرآن و علوم اسلامی است، کجاست؟ جناب گروه علوم تربیتی، چه منظومه‌ای برای تربیت خانوادگی و تربیت در آموزش و پرورش و مهدکودکها تنظیم کرده‌اید؟ یعنی مقدمات بعیده‌ای بود که بسیار مشکور است و باید انجام می‌شد تا بتوان این سؤالها را مطرح کرد. و اگر همه این منظومه‌ها مطرح شد و افراد و گروه‌ها تلاش کرده بودند و پاسخ عینی به آنها داده بودند، البته با توجه به این نکته ما می‌خواهیم جامعه‌سازی اسلامی کنیم و نمی‌خواهیم فقط مباحث نظری صرف را بگوییم و رد شویم. برای جامعه‌سازی اسلامی به فرض اینکه تمام فرمایشات جناب آقای دکتر عربی در زمینه اقتصاد، در مباحث جامعه‌شناسی، مدیریت، روانشناسی، حقوق و... حاصل شد، تازه نوبت به این می‌رسد که این منظومه‌هایی که ایجاد کرده‌اید، حالا خود این نظامات با هم تعارض ندارند؟ آیا نظام اخلاقی که از قرآن و روایات به دست آوردید با نظام اقتصادی آن منافات ندارد؟ مجموعه اینها با نظام سیاسی چطور؟ با نظام روانشناختی چطور؟ نهایت کاری که باید انجام شود این است. اگر با این نگاه بخواهیم وارد کار شویم به نظرم خیلی ضرورت ندارد که بخواهیم تفکیک کنیم که ما می‌خواهیم مباحث تجویزی انجام بدهیم یا مباحث پوزیتیویستی. و لذا نمی‌توانیم با کارکردهای این علوم در جامعه خودمان بیگانه باشیم. در اینجا بنشینیم و مطالعه کنیم و کتاب بنویسیم اما ندانیم که آیا مهدکودک ما با توجه به نگاه تربیتی قرآن سالم است یا خیر؟ اگر خواستیم بگوییم که مطالعات قرآنی در تحول علوم انسانی چگونه مؤثر واقع می‌شود بایستی نگاه ما از رأس مخروط باشد. یعنی به قرآن به عنوان کتابی که می‌خواهیم مباحثه کنیم نباید نگاه کنیم بلکه به عنوان یک مجموعه مفهومی که می‌خواهد یک حاکمیت عینی و عملی در جامعه داشته باشد بایستی نگاه شود. برای اینکه در رأس مخروط آن حاکمیت ایجاد بشود آن وقت رده بعدی می‌شود آن نظامات، رده بعدی مخروط ممکن است بشود مجموعه‌های رفتاری، رده بعدی بشود تک‌تک رفتارهای من و شما و... لذا اگر پژوهشگاه می‌خواهد این نگاه را داشته باشد مستحق آن است، استحقاق چنین دغدغه‌ای از پژوهشگاه می‌رود اما اکتفا کردن به مباحث نظری به نظرم خیلی مفید نیست.

آقای دکتر سعیدی روشن: یک شوخی عرض کنم. ما مثل کسی هستیم که در یک قطار نشستیم و قطار راه خودش را می‌رود و اتفاقاً قطار مشکل فنی هم دارد اما نمی‌توانیم قطار را نگه داریم، متوقف کنیم و آن را تعمیر

کنیم و بایستی در حال رفتن آن را تعمیر کنیم. دوستان دیگر هم اگر مطلبی دارند به اختصار بیان کنند.

آقای؟؟؟: با تشکر از این نشست. عنوان این نشست «نقش مطالعات قرآنی در تحول علوم انسانی» است. گویا چنین تصویری را ما از برگزاری این نشستها دنبال می‌کنیم که علوم انسانی مصطلح را به عنوان یک اصل مسلم تلقی کرده‌ایم و بعد می‌خواهیم ببینیم حالا از قرآن، از منابع دینی و... در تحول و بهینه‌سازی اینها چه استفاده‌هایی می‌توانیم ببریم. این نکته‌ای را که جناب آقای دکتر آذربایجانی فرمودند که ما به سه منظر می‌توانیم قرآن را دنبال کنیم مثلاً مطالعات تاریخی و مفسران ما طی این ده دوازده قرن چه دستاوردهایی را به دست آورده‌اند و از آنها استفاده کنیم، این حرف درستی است اما من دغدغه‌مند نسبت به منابع دینی این را می‌گویم که این منابع دینی ما حاوی نکاتی است که بکر مانده است ولی برحسب شرایطی که پیش آمده است من متعلق و وفادار به این منابع، احاطه‌ای به علوم انسانی یافته‌ایم ولذا با این عینکی که کسب کرده‌ایم، الان در مراجعه به منابع چگونه می‌توانیم از آن استفاده کنیم؟ لذا وقتی به این متن مراجعه می‌کنم می‌بینم خود این منبع گزاره‌هایی را به من می‌دهد که اصلاً این مفسران و شارحان به آن توجهی نداشته‌اند و هیچ خرده‌ای هم بر آنها نیست چرا که اقتضای شرایط و زمان و فهم آنها این بوده است. لذا جایی مثل پژوهشگاه حوزه و دانشگاه که در حوزه‌های مختلف علوم انسانی گروه‌های علمی دارد آیا بایستی وفادار به آن فضا باشند و یا اینکه بایستی طرح نویی بیافرینند. لذا مشکل در دو جاست. اول، آیا باید وفاداری ما به منابع علوم انسانی تا حدی باشد که آنها را اصل مسلم بپنداریم و فعالیت‌های ما جرح و تعدیل آنها باشد و یا طرح نو دراندازیم؟ دوم، اگر طرح نویی در انداختیم و آن طرح مورد تأیید واقع نشد و به نقد و نقض برداشت ما منجر شد، برخورد با این مسئله چگونه است؟

جناب آقای محمدی: بسم الله الرحمن الرحيم، با تشکر از اساتید محترم. چند تا بحث از سوی اساتید مطرح شد که باعث شد من به نتایجی برسم که حالا می‌خواهم ببینم درست است یا خیر؟ اول اینکه استاد آذربایجانی، بحث مطالعه تاریخی را مطرح کردند. در مطالعه تاریخی مشخص است کارهایی را که در حوزه‌های تجربی و علوم انسانی انجام شده است. در علوم تجربی، در مطالعات تاریخی‌ای که تأثیرگذار بوده است بر مطالعات دینی و حتی می‌خواهیم ببینیم مطالعات دینی در برخورد آنها چگونه بوده است؟ مثلاً سیاست مدن و اخلاق و تدبیر منزل. بعد می‌بینیم که همین متفکرانی که در این حوزه‌ها کار کرده‌اند، آمدند در مطالعات دینی، به جای اینکه مباحث دینی را استخراج کنند، این مباحث بر آنها غالب شده است. یعنی کسی که سیاست مدن را به آن روش فلسفی‌اش مطرح کرده است بحث اخلاق منجر شده به اخلاق معراج السعاده که مرحوم نراقی نوشته است. یکی از اشکالات این است که آیا معراج السعاده واقعاً آن چیزی است که از دین برآمده و یا اینکه چیزی است که از همان علوم که در آن زمان مطرح بوده گرفته شده است و یک سری مباحث دینی به آن اضافه شده است. و یا در بحث روش، استاد آذربایجانی گفتند که در بحث روش‌شناسی، یکی هرمنوتیک و تحلیل محتوا و سمانتیک را مطرح کردند و بعد روش تفسیر را بردند روی روش مفسران. من اینجا این سؤال دارم که هرمنوتیک و تحلیل محتوا و سمانتیک، اگر به خود این علوم نگاه کنیم یک روشی برای خودشان دارند اما اگر از این علوم استفاده کنیم برای فهم قرآن اصلاً بحث روشی نیست و بحث محتوایی است. در بحث روشی که استاد آذربایجانی مطرح کردند اصلاً به روش قرآن

پرداخته نشد، بلکه یا روش مفسران شد و یا آن بحث هرمنوتیک و سمانتیک و... که کاری به روش قرآن ندارد. بحث بعدی راجع به این بود، در مثالهایی که استاد عربی زدند مشهود بود، که تمام بحث‌هایی که بود ما یک سستی داریم در مواجهه مباحث دینی با علومی که وجود دارد، چه اخلاق و فلسفه و... کاملاً دید منفعلانه بوده است. یعنی ابتدا مبانی را گرفتند و همه خواستند که حرف قرآن را بزنند اما وقتی وارد مباحث قرآنی و روایی شده‌اند، نتوانستند آنها را کنار بگذارند به این معنا که همه مباحث را از روایات و قرآن بگیرند. به نظر بنده، الان هم در مباحث اساتید همین مشهود بود. یعنی یک سری علوم انسانی شکل گرفته داریم، حالا می‌گوییم مثلاً آرامش روانی، بعد یک مفهوم‌شناسی در قرآن انجام می‌دهیم خوب حالا این چگونه تحقق پیدا کند؟ ما چگونه این روش را از قرآن و روایات بگیریم؟ خود استخراج روش راهکاری دارد؟ به نظر بنده، اگر بخواهیم در علوم انسانی حرفی برای گفتن داشته باشیم فقط بحث محتوا کافی نیست و تا وقتی که روشی پیدا نکنیم که خود روش‌ها را از قرآن استخراج کنیم، همیشه این دید منفعلانه نسبت به علوم وجود دارد و برطرف نمی‌شود.

خانم؟؟؟؟: بسم الله الرحمن الرحيم. من هم از اساتید ارجمند تشکر می‌کنم. البته رویکردهای سه‌گانه‌ای که فرمودند فکر می‌کنم کماکان مطرح بوده است منتهی ما شاهد تحولی در علوم انسانی نبوده‌ایم، و مثالهایی که اساتید بزرگوار فرمودند بیشتر ناظر به جزئیات بود در حالی که ما نیاز داریم که یک شاخه‌ای از علم تأسیس گردد. با تطبیق این موارد جزئی، بله قابل تطبیق با قرآن است. منتهی به عنوان یک علم و یک شاخه علمی بایستی قابل طرح باشد و به عنوان یک سیستم علمی ارائه گردد. با تشکر

آقای؟؟؟: بسم الله الرحمن الرحيم. بنده هم تشکر می‌کنم از سخنرانان عزیز این نشست. نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم در فرمایشات دوستان بود اما از زاویه‌ای دیگر مطرح می‌کنم. عنوان نشست «نقش مطالعات قرآنی در تحول علوم انسانی» است اما بحث‌ها عمدتاً رفت به سمت نقش خود قرآن در تحول علوم انسانی که تقریباً امروز یک مسئله ضروری است و باید هم جامعه علمی ما به این سمت برود. نکات خیلی خوب و ارزنده‌ای هم مطرح کردند. سه محور را آقای دکتر آذربایجانی مطرح کردند البته بایستی خوب تبیین شود و تفاوت‌های آنها هم بایستی بیان گردد. اینکه سه رویکرد افراطی و تفریطی و معتدلی وجود دارد آثار این رویکردها خیلی مهم است و باید بحث شود. انتظاری که من از این جلسه داشتم این بود که به نقش مطالعات قرآنی در تحول علوم انسانی پرداخته شود. به عبارت دیگر ما در حوزه قرآن یک مطالعاتی داریم که مثلاً بحث تفسیر موضوعی، روشهای تفسیری، بخش اصول تفسیر، قواعد تفسیر و... این مباحث که مطالعات قرآنی را شکل می‌دهند چه نقشی در تحول علوم انسانی دارند. به عبارت دیگر، انتظار ما این بود که ثمره این بحث این باشد که گروه علوم قرآنی در پژوهشگاه چه خدمتی می‌تواند به سایر گروههای علوم انسانی بکند تا آنها را نزدیک کند به استنباط گزاره‌های علوم انسانی از قرآن که این استنباط هم راه را نزدیک کند و هم به آن استنباطها مصونیت بدهد تا منتهی به تحول علوم انسانی شود. اینکه قرآن نقش دارد. خوب این جای گفتگوست و بایستی هم بحث شود. لذا بایستی این بحث انجام شود که گروه علوم قرآنی چه خدمتی می‌تواند به سایر گروهها در این خصوص انجام دهد. با تشکر

آقای؟؟؟: بسم الله الرحمن الرحيم. با سلام و تبریک و سپاس از همه. من فقط می‌خواستم برای تکمیل مباحث

ذهنی خودم و دیگران عرض کنم که لاف‌دل دست‌نوشته‌های اساتید محترم که افاضه فرمودند با اندکی اصلاحات دیگر، در اختیار این جمع قرار گیرد تا استفاده ما کامل شود.

آقای؟؟؟: با تشکر از اساتید محترم. من دو سه نکته کوتاه عرض می‌کنم. یکی اینکه ما نباید در روش خیلی افراط کنیم. خود روش اهمیت دارد اما به عنوان یک مقدمه. نکته دوم اینکه در همه بحث‌ها بایستی به مبنای انسان‌شناسی توجه ویژه‌ای داشته باشیم. در هر حال، یک برداشتی از ماهیت بشر و این بشر چگونه موجودی است در تمام مباحث علوم انسانی وجود دارد و مهم این است که ما این برداشت را از قرآن بگیریم و بعد در حوزه مطالعاتی خودمان آن را بسط دهیم. مثلاً آموزه خطاپذیری یکی از آموزه‌هایی است که در قرآن درباره بشر وجود دارد و در لیبرالیسم هم است. اما آموزه خطاپذیری انسان در اسلام منجر به نیازمندی او به وحی خواهد شد ولی در لیبرالیسم منجر به چیزهای دیگری می‌شود. بنابراین ما باید بتوانیم این ارتباطات را و آن بسط این ایده را با توجه به سؤالات جزئی که در حوزه مطالعاتی خودمان به دست می‌آوریم به آن توجه کنیم. نکته سوم هم این است که نباید عجله کنیم به هر حال آنچه که علوم انسانی مدرن دارند در بیش از ۴ قرن است که به دست آمده است. و لذا این گامها، گامهای اولیه است که ما داریم برمی‌داریم. بنابراین انشاءالله امیدواریم نقش مطالعات علوم قرآنی در علوم انسانی در نشست‌های آینده تبدیل شود به مطالعات قرآنی در روانشناسی یا علوم سیاسی و...

خانم؟؟؟: بسم الله الرحمن الرحيم. چون مطمئن هستم که وقت برای جواب دادن به این همه سؤالات نخواهد رسید من در جواب آقایان یک برداشتی که دارم عرض می‌کنم. هر دو طرفی که فرمودند یعنی هم جزئیات و هم کلیات و هم مسئله ورود از طرف علوم انسانی و هم ورود از طرف علوم قرآنی به نظر بنده در بیانات اساتید بود و فکر می‌کنم عملاً هم تا جایی که با آثار دکتر آذربایجانی آشنایی دارم، این مسئله را عملاً هم انجام داده‌اند. همانطوری که فرمودند که نباید عجله کرد، این را من نسبت به افراد عرض می‌کنم که باید همه زحمات را بایستی در نظر گرفت و اینها مؤثر هستند و دو نکته آخری که هر دو استاد فرمودند در رابطه با منظومه‌سازی و نظام‌سازی شهید صدر را فرمودند، فکر می‌کنم یک بخشی از آن هم از جزئیات شکل می‌گیرد. مثلاً در فلسفه اسلامی این را داریم ولی در معرفت‌شناسی و روانشناسی بحث منظومه‌سازی را نداریم. بنابراین فکر می‌کنم هر دو طرفی که آقایان اصرار دارند در مباحث دو بزرگوار بود. و صحبتی هم که یکی از آقایان داشت مبنی بر اینکه خود قرآن نه، بلکه مطالعات قرآن، برای من جای سؤال است که مگر تفسیر قرآن چیزی غیر از برداشت‌های ما در موضوعات مختلف از قرآن است، مثلاً برداشت‌های ما در روانشناسی، در فلسفه و... این علوم فقط موضوعات را مشخص می‌کنند. با تشکر

دکتر سعیدی‌روشن: در این جا جمله ای عرض می‌کنم. بزرگی فرمودند علم باید بپزد و دم بکشد. عالم با جزئیات سروکار دارد اما چشم‌انداز وسیعی باید داشته باشد، طبیعتاً حصول علم صبر و حوصله و پشتکار می‌خواهد. امیدوارم که تک‌تک اندیشمندان ما آن افق و جهت‌گیری را داشته باشند و صبر و حوصله لازم را برای اینکه در جزئیات ناخنک بزنند و به علم برسند. فرمودند که به هر حال، آن مسئله و حل آن مسئله است که نهایتاً وارد عرصه فرهنگ و جامعه می‌شود. طبیعی است که این آغاز راه است ولی نکات بسیار بسیار ارزشمندی در

فرمایشات عزیزان بود. در پایان هم هر یک از دو بزرگوار نکات پایانی را بفرمایند.

دکتر آذربایجانی: بسم الله الرحمن الرحيم. من هم مجدداً از عزیزان تشکر می‌کنم. هم از صبر و حوصله و هم از نکات و مطالبی که فرمودید. دو سه تا نکته را عرض کنم. از آخر شروع می‌کنم که ثمره این بحث برای گروه علوم قرآنی چیست؟ دو راهبرد اساسی برای علوم قرآنی می‌تواند ایجاد کند. یکی اینکه تعامل بیشتر و جدی‌تر گروه علوم قرآنی با سایر گروه‌ها. با هم ارتباط داشته باشند در مباحث حتی اگر نیاز به نشست است انجام شود و بحث‌های قرآنی آن پخته‌تر شود و از آن طرف هم گروه‌های علوم انسانی می‌توانند سؤالات جدی را برای علوم قرآنی مطرح کنند. راهبرد دوم نقش گروه علوم قرآنی به عنوان یک پشتیبان نقلی برای سایر گروه‌ها. من فکر می‌کنم اینکه خیلی تأکید روی قرآن بود چون موضوع قرآن بود والا قرآن و حدیث از هم جدا نیست. قطعاً خروجی کار ما دیدگاه اسلام است. گروه علوم قرآنی که گروه علوم قرآن و حدیث است بایستی پشتیبانی نقلی همه گروه‌ها را فراهم کند. یعنی اتقان کارهایی را که از طرف جامعه‌شناسی، روانشناسی، حقوق و... می‌آید یا به صورت نظارت، یا به صورت مشاوره یا مشارکت باید در همه گروه‌ها این دخالت باشد. چون بحث‌های ما، بحث‌های نگاه اسلامی است. چند تا هم پیشنهاد عملی برای تصویب پروژه‌هایی که در حقیقت ثمره عملی این بحث امروز ما است را دارم. یک پروژه در رابطه با روش‌شناسی استخراج علوم انسانی از قرآن می‌تواند انجام گیرد. دوم، استخراج مفاهیم خاص متناسب با هر یک از علوم. من یک نمونه از آن را عرض کردم مثل الاتقان سیوطی، کتابهای برهان زرکشی، می‌آیند مفاهیم خاص قرآن را دسته‌بندی می‌کردند مثلاً قسم‌های قرآن، جدل‌های قرآن، اسماء و القاب قرآن و... یکی از کارهای لازم برای پژوهشگاه این است. مثلاً با کمک روان‌شناسی، مفاهیم متناسب با روان‌شناسی در قرآن چیست؟ هر کدام از اینها، مثل مفاهیم توکل و زهد که مثال زدیم، می‌تواند ایده‌ای را برای یک پایان‌نامه ایجاد کند که خود این به توسعه و تحول علوم انسانی خیلی کمک می‌کند. مفاهیم متناسب با هر یک از این علوم در بیاید حالا نظام‌سازی و منظومه‌سازی و مدل‌سازی بحث‌های بعدی است. سوم، بررسی تحلیلی پیشینه تفسیر علمی قرآن است. باید یک پروژه جدی در این رابطه انجام شود. نقد و بررسی شود، ایده‌ها دریاید و حاصل این را در اختیار سایر گروه‌ها قرار بدهیم که اشتباهات گذشته تکرار نشود و بالأخره آسیب‌شناسی تفسیر علمی قرآن است. یک بحث دیگری که دوستان داشتند که فرمودند ما شاهد تحول نبودیم. واقعاً این کم‌لطفی است. تحول در علم تدریجی و آهسته است. در رابطه با علوم انسانی غرب هم این اتفاق افتاده است. واقعیت در این سی سال گذشته تحول در علوم انسانی به وجود آمده است منتهی اینکه بگوییم الان یک اقتصادی را در رقابت با علوم اقتصادی غرب مطرح کنیم، نه اینطور نیست. ولی رگه‌هایی از آن به وجود آمده است. ما مواردی متعددی داریم، پکیج‌های درمانی که قدرت رقابت دارد. در بحث مقیاسها و ساخت مقیاسها، حدود ۳۰ مقیاس داریم در زمینه‌های مختلف مثل افسردگی، شادکامی و... که قدرت رقابت دارند داریم. همین اخیراً یک کتاب بسیار مهم در روانشناسی دین و معنویت است برای نلسون که داریم ترجمه می‌کنیم (ویراست ۲۰۰۸)، یک بخشی از آن در رابطه با روانشناسی اسلامی و کارهایی که در ایران شده است را در این کتاب مطرح کرده است.

گفتند که ما بحث‌های هرمنوتیک و تحلیل محتوا و ... ببینید هدف من این نبود. من می‌خواستم بگویم که خود

قواعد تفسیر و روش‌شناسی تفسیر یک علم بالنده‌ای است که ما با دو تا توضیحی که دادیم می‌توانیم امروزه از آنها برای علوم انسانی استفاده کنیم. حالا عرض ما یک نکته اضافی‌ای داشت که به همان صورت خام بیاوریم، روش‌ها و قواعد تفسیر را اگر در قالب بحث‌های هرمنوتیک، تحلیل محتوا و معناشناسی بیاورید بیشتر قابل استفاده است. نه اینکه معناشناسی و یا هرمنوتیک را محور قرار بدهیم. یعنی از روش‌های جدید، این روش‌ها را به کار ببریم برای علوم انسانی. یعنی من اگر روانشناسی را بخواهم استفاده کنم و به عنوان متن قرآن را در نظر بگیریم باید ببینم از این روش‌ها چه استفاده روشی می‌توان کرد. آخرین نکته فرمودند که بحث‌هایی که مربوط به گذشته است مثل فارابی و دیگران اینها برای ما قابل استفاده نیست و باید خودمان کارهایی را انجام بدهیم. ببینید هدف من این نبود که بگوییم که حرف‌های فارابی و ... را استفاده کنیم، بلکه گفتم در تفسیرهای علمی، به خصوص، که ناظر به علوم طبیعی بوده است چطور از قرآن و مطالعات قرآنی برای علم استفاده کرده‌اند، اینها در حرف‌های بوعلی، غزالی، فارابی و ... است. لذا بحث ما نگاه آنها در استفاده از قرآن و مطالعات قرآن بوده است. والسلام

آقای دکتر عربی: بسم الله الرحمن الرحيم. تشکر می‌کنم از حوصله‌ای که دوستان به خرج دادند و دقت نظرهایی که داشتند. من به صورت جمع‌بندی می‌خواهم عرض کنم که تلقی بنده در عرصه علوم این است که چون علم ما محدود است و آن علم الهی را نداریم، بنابراین ما آن منظومه را آن چنان که هست کشف کنیم، لذا منظومه را در می‌آوریم اگر این را در عرصه عمل اجتماعی ورود دادیم، براساس بازخوردهایی که می‌گیریم آن شناخت اولیه را تصحیح خواهد کرد. در عرصه عمل اجتماعی گردش می‌کنیم و بعد می‌بینیم که تصویری که ابتدا از آن منظومه داشتم مشکلاتی دارد و آنها را اصلاح می‌کنیم. بنابراین یکی از نکاتی که تأکید بنده بود در این مسئله بود این است که ما نباید در سطح مباحث نظری متوقف شویم و فکر کنیم که دیگر تمام است. این چنین نیست، ما آن عرصه نظری‌مان در محک با عرصه عمل تکامل پیدا می‌کند، دقیق می‌شود و بنابراین نایستی در عرصه نظری متوقف شویم. لذا آنچه که ما می‌توانیم عملاً انجام دهیم این است به صورت نسبی همین شناخت را در عرصه عمل بیاوریم، در عرصه پاسخ‌گویی به نیازها، مشکلات و مسائل به کار بگیریم، مجدد برگردیم آن را اصلاح کنیم و ... بنابراین تکوین، تکامل و بالندگی این امور، در پاسخ‌گویی به نیازها و مشکلات است که ظهور تمدن را نتیجه می‌دهد. و سومین نکته هم این است که خود تولید علم هم در گرو چرخه تولید علم است. اینطور نیست که یک نظریه‌ای را گفتیم و این تمام شد و یک علمی تولید شد بلکه نیازمند یک چرخه‌ای است که اگر از ایجاد فکر و ایده شروع کنیم برای رفع نیاز، حل مشکل و بهبود فرایند، بعد باید به نظریه تبدیل شود یعنی تبدیل به منظومه منسجمی از پیش‌فرضها و فروض و گزاره‌ها که می‌تواند ما را در رفع آن نیاز کمک کند، بعد از آن باید کاربرست پیدا کند در جامعه یعنی اینکه آیا این چیزی که ما تبیین کردیم دقیقاً با آن انتظاراتی که داشتیم هماهنگ است و در عرصه عمل و اجتماع کمک می‌کند یا خیر و در نهایت تبدیل ایده به علم و فناوری و مهارت‌هایی که برای عرصه عمل لازم است. اگر ما این چرخه را نداشته باشیم، تولید علم صورت نمی‌گیرد. کما اینکه در تمدن اسلامی هم، علوم اسلامی هم که الان در تاریخ علم مطرح است در نتیجه تمدن اسلامی به وجود آمد. در نهایت هم عرض کنم که درباره علوم قرآنی اگر بخواهم مطلبی را عرض کنم، تأکید بنده این است که مسائل و سؤالات تحقیقی که

می‌خواهد گزینش شود اگر ناظر به مسائل و مشکلات اجتماعی باشد و نه صرفاً مباحث نظری، مناسب‌تر خواهد بود. والسلام

دکتر سعیدی روشن: از اساتید محترم تشکر می‌کنم. از بانی این جلسه، آقای دکتر اسعدی، مدیرگروه علوم قرآنی واقعاً سپاسگزارم. انشاالله این جلسات پیاده‌سازی خواهد شد و در اختیار دوستان قرار خواهد گرفت. والسلام علیکم